

هم سوال از علم خیزد هم جواب؛ همچو خار و گل که از خاک است و آب»

به ریاضیات، شیمی و نجوم علاقه مند بود، خطاطی هم می کرد، نقاشی های خوبی هم می کشید و به موسیقی علاقه مند بود، مخصوصا موسیقی ترکی باکو را دوست داشت. خودش هم خوب فلوت می زد، سنتور را هم خیلی قشنگ می نواخت و به ارگ هم علاقه مند بود.

دکتر آقابخش به عنوان استاد راهنما پایان نامه های زیادی راهدایت کرد. تعدادی مقاله و کتابی در جراحی که به زبانی ساده و روان تالیف کرده نیز از او به جا مانده است و همچنین برنده جایزه دومین جشنواره ابن سینا در آموزش شد.

برادران و خواهران فرهیخته ای نیز داشت. دکتر حبیبیا... آقابخش از پیشگامان حوزه سلامت اجتماعی کشور و از اساتید برجسته مددکاری اجتماعی است و علی آقابخش نیز در پژوهش و تالیف کتاب فعالیت دارد.

در زندگی خانوادگی، شب پس از بازگشت به خانه معمولاً خانم خبرهای مهم روزنامه ها را برایش می خواند و گفت و گویی مختصر و صرف شام، تنها فرصت مختص خانواده بود. هر چند استاد با فعالیت های فوق العاده کاری و آموزشی اغلب دیر به خانه می آمد و صبح ها زود بیدار می رفت، ولی با وجود شخصیت دوست داشتنی، صافی و راستی در گفتار و رفتار و علاقه شدیدی که همیشه صادقانه آن را نشان می داد و با وجود همسر همرا، فداکار و مهربانش، این عشق و دوستی متقابل بود که تا آخر ادامه یافت.

استاد روز ۲۰ تیر ۸۱ به اتفاق همسرش به یک همایش ۳ روزه پزشکی ورزشی در همدان رفت. همسرش می گوید: «خیلی خوب بود. بعد از مدت ها این ۳ روز از معلود فرصت هایی بود که توانستم همیشه با هم باشیم، با هم غذا بخوریم، به فامیل سر بزنیم و جاهای دیدنی را ببینیم.»

پس از بازگشت، روز سختی را در بیمارستان گذراند. چند عمل سنگین و طولانی داشت و



دیروقت به خانه آمد،

درحالی که هنوز ناهار نخورده بود. صبح روز بعد در ۲۵ تیر ۸۱ موقعی که برای رفتن به بیمارستان به سمت اتومبیل شخصی اش می رفت، فشار سنگینی روی قفسه سینه اش احساس کرد و افتاد و در مدت کوتاهی برای همیشه خاموش شد.

افرادی که او را دیده اند، شاید دیگر کسی مثل او را نبینند.

پیکر پاک استاد با حضور انبوه دوستان از استادان دانشگاه، پزشکان، دانشجویان رده های مختلف، پرستاران، کارکنان و بسیاری از بیمارانی که به زحمات راه می رفتند و بعضی هاسرم در دست به بدرقه اش آمده بودند، با سیلی از اشک و آه و اندوه از بیمارستان سینا به سمت بهشت زهرا تشییع شد و در قطعه ۴۷ آرام گرفت.

خبر درگذشت ناباورانه او جامعه پزشکی و دانشجویانش را در بهت و ماتم فرو برد و بسیاری در سوگش نوشتند و سرودند و گریستند.

در زمان وداع، یک واحد آپارتمانی تک خوابه ۶۷ متری که هنوز قسط هایش مانده بود و کمتر از ۳۰ هزار تومان موجودی همه حساب هایش، همه دارایی اش بود. او همه دارایی اش را بخشیده بود. هر چند کوتاهی عمر و وقف کردن تمام توان و وقت برای درمان جسمی و روحی و حمایت اجتماعی بیمارانی و اهتمام تام برای آموزش شاگردان و بی اعتنائی به مقام و مدرک، مجال طی کردن تمام مراحل و درجات دانشگاهی را نداد، ولی به گواهی همه آنهايي که او را درک کرده اند، ایشان خیلی پیش تر از اینها به درجه استادی کامل رسیده بود.

یادگارش:

دل هایی که برد به عشق شاگردانی که تربیت کرد

و راهی که روشن کرد به سونای رستگاری و به سویی پاسداشت کرامت انسانی

راهی که تو را می خواند... ■

هوشیار، هر چند به عنوان پدر شدیداً تحت تأثیر قرار گرفت، اما هیچ گاه کلمه ای در اعتراض به پزشک معالج بر زبان نیاورد و بقیه را نیز از این کار منع کرد. بعدها هم گاهی در مجامع علمی و تنها به قصد نکات آموزشی آن را مطرح می کرد. به هر حال این داغ سنگین ادامه کار در آن جا را برایش غیر ممکن ساخت.

دکتر آقابخش بیمارستان سینای تهران را برای ادامه کار برگزید. این مرکز درمانی که از قدیمی ترین و بزرگترین بیمارستان های ایران است، در سال ۱۲۵۱ به دستور ناصرالدین شاه و با نام «مریض خانه دولتی» تأسیس شد و از سال ۱۳۱۹ به «بیمارستان سینا» تغییر نام یافت. این بیمارستان از سال ۱۳۲۸ با افتتاح بخش سوانح به عنوان بزرگترین و مهم ترین مرکز جراحی و ترومای کشور تا کنون باقی مانده است.

دکتر آقابخش کار در بیمارستان سینا را از حدود سال ۱۳۷۱ با حداکثر توان آغاز کرد. تلاش بی نظیر او، توانایی علمی و بیان ساده و روانش در آموزش، شخصیت مهربان و فداکارش در جذب بیماران و برانگیختن انگیزه کارکنان، دانشجویان، انترن ها و رزیدنت ها و چیره دستی در عمل های جراحی موجب شد تا به زودی به اعضای هیات علمی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بپیوندد. زمان زیادی نگذشت که بخش جراحی ۴ بیمارستان سینا به انتخاب اول علاقه مندان به یادگیری جراحی و بیماران تبدیل شد. در طی دوران حضور استاد، بخش جراحی ۴ سخت ترین بخش جراحی بیمارستان سینا برای شاگردان بود. استاد صبح ها با نشاط و انرژی و با لبخند همیشگی در بخش حاضر می شد، در راند صبحگاهی هر روز از حال تک تک بیماران باخبر می شد و بحث ها و سوال و جواب های علمی با رده های مختلف دانشجویان و کارهای عملی که خیلی وقت ها شخصاً نظارت می کرد، گاه ساعت ها طول می کشید. پس از آن وی راهی اتاق عمل می شد و بیشتر اوقات تاکید می کرد که پس از عمل به بخش برمی گردد و کلاس آموزشی برگزار خواهد کرد. گاهی عمل های زیاد و طولانی می شد و به ساعغات عصر می کشید، با این حال دانشجویان می دانستند که باید منتظر استاد بمانند، او به وعده اش عمل می کرد و باز هم با لبی خندان و بالترژی کلاس را برگزار می کرد.

در اتاق عمل نیز دستیاران جراحی از حضور و آموزش دائمی استاد در تمام طول عمل بیشترین بهره آموزشی را می بردند. استاد همیشه آماده بود، حتی در نیمه های شب با اشاره ای به بیمارستان می آمد و در اتاق عمل حاضر می شد و صبح همان شب، باز هم اولین نفر حاضر در بخش بود؛ با همان روحیات بالای همیشگی. حکایت او به نقاط مختلف کشور رسید، بیماران از دور و نزدیک به سوشی می آمدند و او با آغوش باز پذیرای همه بود. گاه بیمارانی که از راه دور می آمدند و جایی برای ماندن نداشتند، خانه اش را مهیا می کرد. همسر مهربان استاد در خانه از آنها پذیرایی می کرد و خودش هم صبح با ماشین شخصی بیمار را به بیمارستان می برد و انجام کارهای تشخیصی - درمانی را در آن جا اداره می کرد. مهربانی اش با بیماران و برخورد ساده و صمیمیتش به حلی بود که با ورودش به بخش که همیشه با لبخند همراه بود، خیلی های بیماری شان را فراموش می کردند و روح تازه ای می گرفتند و حتی گاه با بیان درد دل با او، دل از غم خالی می کردند.

مطب استاد محل پذیرایی و هدایت بیماران نیازمند به سوی بیمارستان دولتی برای کاهش هزینه هایشان بود (علی رغم اینکه ایشان در بیمارستان خصوصی نیز عمل می کردند). همچنین در مطب از بیشتر بیماران ویزیت دریافت نمی شد، طوری که گاهی هزینه های مطب را از جیب می پرداختند.

مراجعه این فراوان، شلوغی بخش جراحی ۴ و انتظار و تاکید استاد بر رسیدگی کامل به بیماران، بار مضاعفی به پرستاران و کارکنان وارد می کرد. با این حال، با وجود اینکه این بخش با طولانی ترین ساعات کاری، سخت ترین بخش برای دانشجویان رده های مختلف و پرستاران و کارکنان بود، چهره آرام و مهربان و شخصیت دلنشین و صاف و صادق پرتلاش استاد همه چیز را آسان می کرد. در تمام دوران حضورش محبوب ترین استاد و بخش جراحی ۴، محبوب ترین بخش جراحی برای بیماران، کارکنان، پرستاران و شاگردان بود.

شاگردانش در سوال و جواب از او راحت بودند و خودش هم به شدت استقبال می کرد؛ دانش دادوستد است. وقتی سوالی می پرسند و من چیزی می گویم از پرسش های آنها من هم چیزهایی می گیرم و نیازهایی برای دریافت بیشتر طرح می شود.

یادی از استاد دکتر هوشیار آقابخشی (۱۳۸۱-۱۳۲۹)

راه تورا می خواند...

الگو برداری از نمونه های مشابه آمریکایی از سال ۱۳۴۰ راه اندازی شده و به ویژه پس از انقلاب از معتبرترین مراکز آموزش پزشکی در ایران بوده است. شقی هوشیار خبر قبولی در رشته جراحی را با اشتیاق و خوشحالی خاصی به خانه آورد، پدر در حیاط ایستاده بود:

چقدر آرزوهایت کوچک است. جراحی خیلی



مهم نیست. تو می توانی آدم باشی؟ می توانی آدم را حرمت بگذاری؟ آدم بودن مهم است. اگر بالاترین تخصص ها را داشته باشی و در خدمت شأن و منزلت انسان ها نباشی ارزش ندارد. اگر توجه به «کرمانبانی آدم» نداشته باشی ارزش ندارد. ممکن است آدم های زیادی بیایند؛ آنهايي که از کرامت والایی برخوردارند و تو ندانی و مسوولیت جراحی شان با تو باشد. بردست شان بوسه بزنی و با عمل خوب دل شان را شاد کن، نگهدار و نگهدار کرامت انسان ها باش. دکتر آقابخش دوره دستیار ی در بیمارستان لقمان حکیم تهران آغاز کرد. این بیمارستان از مراکز درمانی با قدمت تهران بود که از سال ۱۳۳۰ به پاس خدمات دکتر محمدحسین لقمان ادهم به نام وی نام گذاری شده و از سال ۱۳۵۰ در اختیار دانشگاه ملی ایران قرار گرفته و از بهترین مراکز آموزشی مسمومیت ها و جراحی در کشور بود.

هوشیار این دوران را با تلاش فوق العاده در کار و مطالعه گذراند. وی همچنین در فرصت هایی تحت عنوان طرح های یک ماهه به جبهه های رفت که ضمن کمک به مصدومان جنگ، تجربیات گرانبهائی کسب می کرد. وی پایان نامه دوره تخصصی خود را با مقاله «تحقیقی درباره عوامل موثر در التیام زخم» در سال ۱۳۶۸ به ثبت رساند و پس از پایان دوره تخصصی جراحی عمومی برای گذراندن طرح مناطق محروم، عازم ایلام شد و در بیمارستان امام (ره) آن شهر شروع به کار کرد.

دکتر با دانش بالا، قلب مهربان،



دست های ماهر و زحمات شبانه روزی در کمک به دردی که سال ها منتظر چنین فرصتی بودند، به زودی قلب های مردمان ایلام را تسخیر کرد.

به دنیا آمدن کامیار، تنها فرزندش، در سال ۱۳۷۰ و شیرینی های او تسکینی بر تن خسته این مرد پر تلاش بود و وجود مردمی ساده، مهربان و قدرشناس، همسری عاشق و همراه در تلاش ها و سختی ها و کودکی شیرین که همه مردم منطقه دوستش داشتند، سنگینی مسوولیت و دشواری کار را برایش آسان می کرد... تا اینکه در حوالی تدارک جشن تولد یک سالگی، کامیار دچار بیماری گاستروانتریت شد که پس از مراجعه به متخصص کودکان بیمارستان و در جریان درمان، با تزریق وریدی مستقیم داروی اشتباهی که با داروی تجویز شده مشابهت شکلی داشت، بلافاصله و پیش چشم پدر چشم از دنیا فرویست.

اسلام آباد شروع کرد و بعدا به شوق کمک به مستمندان مطبی در کرمانشاه دایر کرد که روی تابلوی آن نوشته بود «ویژه مستضعفان». در این دوران وی مکرراً به خطوط مقدم جبهه ها می رفت و زیر بمباران های شدید در کارهای امداد و نجات مجروحین جنگی با تمام توان مشارکت داشت.

دکتر هوشیار، با علاقه ای که به جراحی داشت،

مبارزات ملی شدن صنعت نفت بود که در جریان نآرامی های آن زمان ابتدا زندانی و پس از کودتای ۱۳۳۲ به رشت تبعید شد.

در این زمان هوشیار ۵ سال داشت و طی سال های بعد، تحصیلات ابتدایی را در مدرسه آریان و دوره متوسطه را در دبیرستان شاهپور رشت گذراند. در سال ۱۳۴۹ پس از دریافت دیپلم در رشته های ریاضی و طبیعی آن زمان و شرکت در کنکور، موفق به قبولی در رشته دندان پزشکی دانشگاه مشهد شد. این دانشگاه سومین دانشگاه نوین ایران بود و از نظر علمی و آکادمیک زیر نظر دانشگاه جرج تاون آمریکا قرار داشت.

هوشیار همزمان به تحصیل در رشته شیمی نیز مشغول بود، اما به خاطر علاقه ویژه به رشته پزشکی، پس از چند ماه از ادامه تحصیل انصراف داد، مجدداً در کنکور شرکت کرد و پس از پذیرش در دانشگاه آذربایگان تبریز، مسیر اصلی زندگی علمی اش را آغاز کرد. دانشگاه تبریز دومین دانشگاه نوین ایران و از نظر علمی و آکادمیک تحت تأثیر دانشگاه های فرانسه و دانشگاه تهران بود.

در سال پنجم این دوره دانشجوی جوان با آذر شاه حسینی، کارشناس سازمان آب و برق آذربایجان، آشنا شد که به علاقه شدیدی متقابل و از دواج انجامیده؛ عشقی که تا پایان عمر ادامه داشت.

هوشیار آقابخش دوره پزشکی عمومی را با پایان نامه «پریونیت ها و آبسه های داخل شکمی» در سال ۱۳۵۷ به پایان رساند که همزمان با انقلاب بود و این همزمانی شروع فعالیت های پزشکی وی را نیز تحت تأثیر قرار داد. پزشک جوان دوره خدمت وظیفه خود را در سال ۱۳۵۸ به عنوان افسر هوایرروز در کرمانشاه آغاز کرد. در سال ۵۹، با شروع جنگ ایران و عراق، از نخستین جاهایی که مورد حمله قرار گرفت همین هوایرروز کرمانشاه بود.

به خاطر بروز جنگ، دوره احتیاط نیز به دوران خدمت اضافه شد و پس از آن، دکتر آقابخش دوران طرح را با خدمت به مردم محروم نقاط دورافتاده

■ **مجید صفیابان آملی**

بیمار افغانستانی در اتاق عمل آماده جراحی می شد. خیلی می ترسید و مضطرب بود. استاد آرام و با لبخند به بالینش آمد، سلام کرد و دستی به سرش کشید: «من مراقبت هستم. خیالت راحت باشد. من مواظبت هستم تا عملت تمام شود. من موظفم مراقبت باشم...» بعد پیشنهادی اش را بوسید.

در چهره بیمار آرامش خاصی دیده می شد، لبخندی زد و با اطمینان خاصی کم کم چشمانش را بست... هوشیار ۱۲ اسفند ۱۳۲۹ در کرمان به دنیا آمد. مادرش «حیات شریف» از خانواده شریف الاطبا بود. این خاندان نسل اندر نسل پیرو مکتب طب سینایی بودند و بر اساس آن به تشخیص و درمان بیماران می پرداختند. وی با تونیی خوش ذوق، با ماحبت،



سخاوتمند و اهل قرآن بود.

پدرش، محمد کاظم آقابخش، دبیر ادبیات، فردی نیکو رفتار، اخلاق مدار و راست گفتار بود. شجاعت در کلام داشت و از فعالان سیاسی و خطیبان روشنگر



SSANGYONG

کرود صنعتی رانگ خودرو



طرح فروش ویژه سانگ یانگ کوراندو

در نمایندگی برتر فروش رامک خودرو - اتو خسروانی

عاملیت فروش ۴۰۰۱

www.autokhosravani.com

autokhosravani1

auto.khosravani



کرود صنعتی رانگ خودرو

شعبه مرکزی (صادقیه):

شعبه نیاوران:

شعبه شرق (هنگام):

شعبه مرکز تجاری پالادیوم (زعفرانیه):

۴۴۰۰۴۳۵۴-۹

۲۲۲۸۶۸۳۵-۲۲۲۹۹۰۱۵

۷۷۲۴۱۲۶۱-۷۷۲۴۵۶۷۰

۰۹۲۱۲۰۷۶۶۴۶-۰۹۲۲۶۸۸۱۰۳۴